

خواهر و برادران عزیزم،

"پطرس کیست؟"

در یک شنبه سه هفته قبل از قیام مسیح ما درباره پطرس با تمام قوت ها و ضعف هایش صحبت کردیم و محور پیام پطرس بود. شمعون پطرس، کسی که آماده بود با عیسی به زندان برود، بلکه حتی با او بمیرد، اما به شکست غیرقابل باوری می‌خورد، وقتی که پروردگارش را انکار می‌کند.

با نگاه عیسی در قایق به او ، روشن می‌شود که او کیست:  
ماهگیر از دریای جنیسارت، کسی که باید بفهمد  
که فقط یک انسان ضعیف و گناهکار است.

اما از همه چیز مهتر و تصمیم‌گیرانتر از گنااهش،  
عشق اوست!

در انجیل امروز، خدای برخاسته از دنیای مردگان  
پطرس را دوباره به پیروی از خود فراخوانده است.  
تا به عنوان یک شبان خوب ، باید  
از مردمی که عیسی را دنبال کرده‌اند مراقبت کند.

و این وظیفه با مرگ پطرس تمام نمی‌شود،  
بلکه از آن به کلیساها، جوامع و مردمی که در جوامع مسئولیت می‌پذیرند، منتقل می‌شود.

تصویر یک چوپان مرد یا زن -  
نمی‌دانم آیا این شغل هنوز موجود است یا نه -  
به طور کلی چوپانی با دنیای مدرن و شهری ما امروزه سازگار نیست تا به ما در این تصویری که عیسی ارائه می‌دهد کمک کند.

چوپان نگاهی به گوسفندهایی که بهش سپرده شده اند می‌اندازد.  
او به طور خودکار بهترین چمن‌زارها را پیدا می‌کند و همچنین به آنها ، اما گاهی اون به کسی نیاز دارند که به او راه را نشان  
دهد، روی صخرها، رودها، جاده‌ها...  
شبان گوسفندان را می‌شناسد، فوراً متوجه می‌شود که یکی از آنها زخمی یا بیمار است.  
او گله را کنترل محافظت می کند در برابر گرگها و دزدان چالشی بزرگی برای اوست.

این همه وظایف را خدا از ابتدا  
بر عهده خودش گرفته است  
مانند متون مختلف کتاب مقدس،  
مانند مزمور ۲۳ که در ابتدا با هم دعا کردیم.

عیسی شبان نیکو است.  
او این را درباره خودش می‌گوید.  
اما برای او اهمیتی ندارد که پطرس به عنوان پیروش بسیار قوی، باهوش یا آشنا با وظایف شبانی باشد.  
نه، برای بودن شبان، مهترین چیز عشق است!"  
هر چند جمعیت ما کوچک است، و تنها چند نفر،  
برعهده‌گیری وظایف شبانی در کلیسا  
حضور دارند، اما این موضوع برای ما هم اهمیت دارد:  
«بدون عشق، همه کار و اقدامی بیهوده است!»

عشق.

من این را در داستان سارای و هاجر احساس می‌کنم.

در اینجا مسئله از تحقیر و آزادی، برکت و رنج است. دو "قهرمان"، سارای و هاجر بندهی مصری او، به عنوان کسی که تحقیر و رنج می‌برد و سارای به نوبه‌ی خود هرگاه فرصت پیش می‌آید رقیب را تحقیر می‌کند. از کتاب مقدس در این باره از فصل ۱۶ پیدایش آیات ۱ تا ۱۶ خواهیم شنید.

«و اما سارای همسر ابرام فرزندی برای وی نیاورده بود. او را کنیزی مصری بود، هاجر نام. پس سارای به ابرام گفت: «خداوند مرا از آوردن فرزندان باز داشته است. پس به کنیز من درآی؛ شاید به واسطه‌ی او صاحب فرزندان گردم». ابرام به سخن سارای گوش گرفت. پس زمانی که ده سال از سکونت ابرام در سرزمین کنعان گذشته بود، سارای، همسر ابرام، کنیز مصری خویش هاجر را گرفته او را به شوهر خود ابرام به زنی داد. ابرام به هاجر درآمد، و او باردار گردید. و چون هاجر دانست که باردار است، در بانوی خویش به دیده‌ی تحقیر نگریست. آنگاه سارای به ابرام گفت: «ظلمی که بر من رفته بر گردن تو باد. من کنیز خویش را به آغوش تو دادم، و او چون دید باردار است، در من به دیده‌ی تحقیر می‌نگرد. خداوند میان تو و من داوری کند.» ابرام به سارای گفت: «اینک اختیار کنیزت در دست توست. هرآنچه در نظرت پسند آید با او بکن.» پس سارای با هاجر بدرفتاری کرد، و هاجر از نزد او گریخت. فرشته‌ی خداوند هاجر را نزد چشمه‌ی آبی در صحرا یافت، چشمه‌ای که بر سر راه شور است؛ و گفت: «ای هاجر! کنیز سارای! از کجا آمدی و به کجا می‌روی؟» گفت: «من از نزد بانویم سارای می‌گریزم.» آنگاه فرشته‌ی خداوند به او گفت: «نزد بانوی خویش بازگرد و زیر دست او فروتن باش.» و نیز گفت: «نسل تو را بسیار افزون خواهم کرد چندان که آنها را از کثرت نتوان شمرد.» و فرشته‌ی خداوند وی را گفت: «اینک باردار هستی و پسری خواهی زاد؛ و او را اسماعیل باید بنامی، زیرا خداوند فریاد مظلومیت تو را شنیده است. او مردی همچون خر وحشی خواهد بود؛ دست او بر ضد همه، و دست همه بر ضد او خواهد بود، و او جدا از همه‌ی برادران خویش ساکن خواهد بود.» هاجر نام خداوند را که با او سخن گفته بود، «تو خدایی هستی که مرا می‌بینی» خواند، زیرا گفت: «آیا براستی در اینجا او را که مرا می‌بیند، دیدم؟» از همین رو، آن چاه، که میان قادش و بارد است، 'چاه خدای زندهای که مرا می‌بیند' نامیده شد. و هاجر پسری برای ابرام بزاد، و ابرام پسر خود را که هاجر زایید، اسماعیل نامید. ابرام هشتاد و شش ساله بود که هاجر اسماعیل را برای او بزاد.»

#### ای پدر آسمانی، تو حاضری.

#### قلب‌های ما را باز کن و سخنان و شنیدن ما را برکت بده. آمین.

این با آرزوی ناکام ماندن فرزند از زن ابراهیم، سارای، آغاز می‌شود. به نظر من، سارای صرفاً به دنبال عشق و مراقبت مادرانه از فرزندی که از او ناکام مانده هست، می‌باشد. او با این هدف برای شوهرش همسر دومی برمی‌گیرد. در این میان، حتی نام هاجر را هم صدا نمی‌کند - به عنوان اینکه هاجر برای او مانند یک تکه چوب است که فقط برای هدفی بکار قرار هست گرفته شود. هاجر بلافاصله باردار می‌شود و به طرز عجیبی از احترام و عشق محروم می‌شود. هاجر همه احترام خود را به سارای از دست داده است. و سارای جز راهی دیگر برای شکایت از شوهرش ندارد.

ابراهیم نیز همانند همسرش، ناکام‌عشق است. هاجر به نظر می‌آید برای او فقط یک شیء برای بارور شدن است. حتی کودکی که هاجر باردار است، که در واقع فرزند اوست، به نظر می‌آید برای او کاملاً بی‌اهمیت است. بگذار سارای با او هر کاری کند که دلش می‌خواهد. و سارای به همین اندازه بد رفتار می‌کند که هاجر فقط راحل خروج را در فرار می‌بیند.

موضوع نمی‌تواند بدتر از این باشد.

بدون هیچ آراستگی، کتاب مقدس این داستان را شرح می‌دهد. چه آدم‌های بی‌ارزشی هستند این دو شخص «هاجر و فرزندش» چگونه این دو "نمونه" را کتاب مقدس نمایش می‌دهد. هیچ داستان زیبایی نیست. این احساس ناخوشایندی در من ایجاد می‌کند.

واقعاً خدا چه می‌کند؟

آیا او نمی‌بیند؟ نمی‌شنود؟

آیا برای او هم تقدیر هاجر اهمیتی ندارد؟

یک زن باردار در حال فرار تنها است!

تنها در بیابان .

این یک کمی شبیه به موقعیت ما در کوهستانها است که شخص نباید تنها بروید.

این میتواند خطرناک باشد.

و در زمان "اجداد ما ابراهیم"، یک زن تنها تقریباً سفر کردنش آن هم حامله غیرممکن است.

اما، خدا شنیده است و خدا درد و شکایت هاجر را دیده است!

فرشته خدا هاجر را در بیابان پیدا می‌کند.

این فرشته اولین نفر در این داستان است که نام هاجر را صدا می‌کند و از آمدن و رفتن او پرسش می‌کند.

خدا درد و ناله‌های او را شنیده است!

با این حال، او باید به سرزمین خود بازگردد

و به اربابش سارای خدمت کند و از او اطاعت کند!

من چگونه باید این را درک کنم؟

این درباره حفاظت از فرزند اوست. وضعیت وحشتناک در مورد ابرام و سارای برای تحمل اوست، تا او و فرزندش بتوانند زنده

بمانند!

امید به آینده بهتر برای پسرش .

خداوند به او می‌گوید او (اسماعیل) مانند یک خر وحشی خواهد بود - خر وحشی نماد آزادی است! من در کتاب ایوب

می‌خوانم:

چه کسی آزادی را به خر وحشی هدیه کرده است؟ چه کسی از ابتدا زنجیرها را گسسته است؟ من بیابان را به خانه او مقرر

کردم. (ایوب ۳۹،۵)

اسماعیل - به معنی 'خدا شنیده است'، بنابراین او باید پسر خود را به همین نام بنامد. و او همان تضمین را دریافت می‌کند،

همانطور که ابراهیم هم دریافت کرده است: 'من نسل‌های تو را به اندازه‌ی فراوان می‌کنم که نتوان به شمار آورد.'

کی به یاد می‌آورد پنج‌شنبه سال ۲۰۲۳؟

'تو خدایی که مرا می‌بینی.' یا - در ترجمه کتاب مقدس: 'خدا به من نگاه می‌کند.'

هاجر اولین شخص در کتاب مقدس است که به خدا یک نام می‌دهد: ال رؤی. یعنی خدای بینا (خدایی که مرا دید)

جالب است: او از خدا شنیده هست و همه مشکلاتش را کامل از یاد برده است زیرا فرشته در واقع فقط از شنیدن شکایتش

توسط خدا گفته بود!

برای هاجر، احساس اینکه بالاخره به عنوان یک فرد دیده می‌شود، در موقعیت بحرانی و نیازمندی‌اش برای یک نفر مهم هست و به

گونه‌ی شگفت‌انگیز مشککش با سارای برایش کوچک واقعاً بی‌اهمیت می‌آید.

نگاه محبت‌آمیز خدا که هاجر را حتی در عمق بیابان پیدا می‌کند، نگاه یک شبان نیکویی است که گوسفند گمشده خود را در

بیابان جستجو می‌کند. در زبان تخصصی مدرن، این معنای Mattering است - به معنی احساس به اینکه من مهم هستم و من

دیده می‌شوم، مورد استفاده قرار می‌گیرد. هر یک از "گوسفندها" برای شبان (خداوند) مهم هستند. هیچکدام نباید گم شوند.

هر "گوسفند" مهم است.

این نگاه محبت‌آمیز خدا که مرا و شما و هر فردی را جستجو می‌کند و نمی‌گذارد گم شویم، ما را هر روز فرا می‌گیرد.

آمین.